



مجمع فرهنگی آموزشی
علامه طباطبائی

آموزش مبرزی



کارگردان
شهری ۳

(پنجمی چهارم)

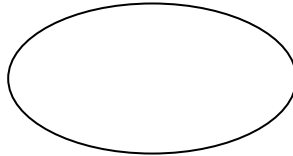
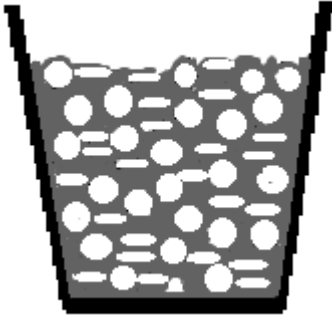
درس: علوم - فارسی

تاریخ: ۹۹/۰۶/۲۹

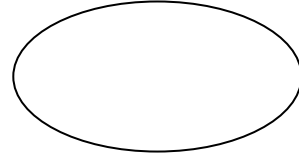
علوم

۱- در لیوان زیر مخلوط شن، عدس و نخود وجود دارد. می‌خواهیم مخلوط این سه نوع دانه را با استفاده از دو صافی (الف) و (ب) از هم جدا کنیم.

ما شکل صافی (الف) و (ب) را رسم کرده‌ایم. اندازه‌ی سوراخ‌های این دو صافی را طوری رسم کنید که صافی (الف)، شن‌ها و صافی (ب) عدس‌ها را جدا کند. روش کار خود را توضیح دهید.



صافی (ب)



صافی (الف)

۲- پیش‌بینی کنید با مخلوط کردن کدام مواد می‌توانید یک مخلوط یکنواخت (محلول) درست کنید.

مخلوط آب و سرکه

پیش‌بینی من:

آنچه مشاهده کرده‌ام:

مخلوط آب و فلفل

پیش‌بینی من:

آنچه مشاهده کرده‌ام:

۳- فرض کنید قرار است شما با پرسش از دوستان بپرسید آیا او «مخلوطها» و انواع آنها را می‌شناسد. چه پرسش‌هایی طرح می‌کنید؟ پاسخ خود را هم بنویسید.

۱-

۲-

فارسی

* با یک گل بهار نمی‌شود.

مثل همیشه یکی بود، یکی نبود. گوشه‌ی یک جنگل، درخت کاجی بود.

روی تنه‌ی کلفت کاج، سوراخ کوچکی بود. در این سوراخ تنگ و تاریک، ننه کفشدوزک با دختر یکی‌یک‌دانه‌اش خال‌خالی زندگی می‌کرد.

ننه کفشدوزک با پوست سرخ سنجید، کفش‌های کوچک و بزرگ می‌دوخت. او از صبح تا شب، سرگرم کار بود. ولی خال‌خالی، از صبح تا شب، پشت پنجره‌ی خانه می‌نشست و بیرون را نگاه می‌کرد. جنگل پر از برف را می‌دید و آه می‌کشید و غصه می‌خورد. خال‌خالی دلش می‌خواست از خانه بیرون برود، بازی کند، سربه‌سرتته‌های سبز و گیاه بگذارد، دنبال شاپرک‌های بال‌رنگی بدود، اما ... توی آن برف و بوران مگر می‌شد از خانه بیرون رفت؟ نه که نمی‌شد!

برای همین بود که خال‌خالی غصه می‌خورد و آه می‌کشید.

یک روز دیگر خال‌خالی خیلی دلش گرفت. طاقتش تمام شد. پیش مادرش رفت و گفت: «ننه‌جان، بس است دیگر! چقدر کفش می‌دوزی؟ حوصله‌ام سر رفت. بلند شو کار دیگری کنیم.»

ننه کفشدوزک گفت: «آخه ننه جان، من اگر کفش ندوزم که اسمم را کفشدوزک نمی‌گذارند. تو هم غصه نخور. همین روزها بهار می‌آید. هوا خوب می‌شود و تو می‌روی به بازی و تماشای.»

خال‌خالی خوشحال شد و گفت: «ننه جان کی بهار می‌آید؟»

ننه کفشدوزک گفت: «وقتی که برف‌ها قطره‌قطره آب شوند.»

چند روز گذشت. یک روز خال‌خالی مثل همیشه پشت پنجره نشسته بود و بیرون را تماشا می‌کرد. خورشید خانم سرش را از لابه‌لای ابرها بیرون آورده بود و او را تماشا می‌کرد. یک‌دفعه خال‌خالی صدای چیک‌چیک شنید. بعد هم چند قطره آب روی سرش ریخت. بالای سرش را نگاه کرد دید که برف لای پنجره دارد آب می‌شود.

خال‌خالی با خوشحالی مشتش را از قطره‌ی آب پر کرد. بعد دوید و رفت پیش مادرش و داد کشید: «آی ننه‌جان! های ننه‌جان! تماشا کن! برف‌ها دارد آب می‌شود. بهار آمده، بهار آمده!» ننه کفشدوزک نگاهی به مشت پر از آب خال‌خالی کرد و گفت: «به، ننه‌جان، با یک قطره آب که بهار نمی‌شود! صبر کن. صبر کن تا درخت‌ها هم جوانه بزنند. آن وقت بهار می‌آید.»

از آن روز به بعد، کار خال‌خالی این بود که روی شاخه‌ی درخت‌ها دنبال جوانه بگردد. اما ننه کفشدوزک گفت: «نه ننه‌جان، با یک جوانه که بهار نمی‌شود! صبر کن. صبر کن تا گل‌ها هم باز شوند.»

کنار جوی آب، ساقه‌ی سبزی گلی سرش را از لای برف‌ها بیرون آورده بود. وقتی ننه کفشدوزک حرف گل را زد، خال‌خالی یاد آن ساقه‌ی سبزی افتاد. سرش را از پنجره بیرون آورد و داد کشید: «آهای ساقه‌ی سبزی! پس کی گل می‌دهی!»

چند روز بعد وقتی خال‌خالی پنجره را باز کرد بوی عطر آمد. بعد هم گل شقایق را دید که روی ساقه‌ی سبزی کاشته بود. اما ننه کفشدوزک باز هم سری تکان داد و گفت: «نه ننه‌جان، با یک گل که بهار نمی‌شود! باز هم باید صبر کنی، بالاخره بهار می‌آید.»

خال‌خالی با قصه گفت: «باشه، باشه صبر می‌کنم» و شروع کرد به صبر کردن. یک هفته گذشت. خال‌خالی دید که برف‌ها قطره‌قطره آب می‌شوند. اما به خودش گفت: «نه هنوز بهار نیامده. باید صبر کنم.» دو هفته گذشت. خال‌خالی دید که روی شاخه‌ی درخت‌ها پر از جوانه شده. اما به خودش گفت: «نه هنوز بهار نیامده. باید صبر کنم.»

مدتی دیگر هم گذشت. کنار رودخانه پر از گل شقایق شد.

تمام برف‌ها آب شد. تمام برگ‌ها سبز شد و عطر گل‌ها و شکوفه‌ها همه‌جا را پر کرد. اما خال‌خالی هنوز انتظار می‌کشید که بهار از راه برسد.

بالاخره یک روز روی شاخه‌ای یک جوانه دید از خوشحالی داد و فریاد راه انداخت. به سراغ ننه‌اش رفت و گفت: «آی ننه‌جان، های ننه‌جان! درخت جوانه زده، بهار آمده. بهار آمده!» خال‌خالی خیلی خوشحال شد. او دیگر مطمئن بود که بهار آمده. دوید و رفت ننه‌اش را آورد دم پنجره، گل شقایق را به او نشان داد و گفت: «ببین ننه‌جان! گل هم باز شده، دیگر بهار آمده!»

۱- در این متن کدام ضرب‌المثل تکرار شده است؟

۲- اگر شما به جای خال‌خالی بودید چه کار می‌کردید؟

۳- چرا خال‌خالی دوست نداشت تا مادرش کفش بدوزد؟